

زنی که زنده بماند

۱. جواد محقق، نویسنده و سردبیر سال‌های ۸۱-۶۸ مجلهٔ رشد معلم، ماجرای را نقل می‌کند که خواندن آن می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای فهم بهتر مطلبی که قصد دارم یادآوری کنم.

زمانی که نوجوان بودم، یکی از همسایه‌ها به خانهٔ ما آمده بود و در اتاق با پدرم صحبت می‌کرد. وظیفهٔ پذیرایی از مهمانان پدر را من بر عهده داشتیم و ناچار حرف‌هایشان را هم می‌شنیدم. مرد همسایه می‌گفت: «می‌خواهم زنم را طلاق بدهم، اما نمی‌دانم چه باید بکنم. آمده‌ام شما راهنمایی‌ام کنید!» پدر نصیحت می‌کرد که: «حالا چرا طلاق؟ مثل دو تا آدم عاقل بنشینید و با هم حرف بزنید.»

مرد همسایه می‌گفت: «نمی‌شود آقا! فایده‌ای ندارد. این زن به درد زندگی نمی‌خورد. چون اصلاً به حرف من گوش نمی‌کند. هر چه نصیحتش می‌کنم، فایده‌ای ندارد!»

پدر می‌گفت: «طلاق آخرین راه‌حل است. تنها کار حلالی است که خداوند دوستش ندارد! شما سال‌ها با هم زندگی کرده‌اید. چند بچه دارید. ماشاءالله دخترتان باید این روزها عروس بشود.»

خلاصه از مرد انکار ادامهٔ زندگی با زن بود و از پدر اصرار به سازش. پدر پس از ارائهٔ راهنمایی‌های متعدد که به نتیجه نرسید، از مرد همسایه پرسید: «اصلاً بگو ببینم، تو چه چیزی از او می‌خواهی که به حرفت گوش نمی‌دهد؟ شاید توقعی داری که در توانش نیست!»

مرد گفت: «ای آقا، این چه حرفی است که می‌زنید! این کار از عهدهٔ یک بچهٔ نه ده ساله هم برمی‌آید، چطور برای او سنگین است؟»

پدر آهسته گفت: «می‌توانم بپرسم آن کار ساده‌ای که از خانمت می‌خواهی و انجام نمی‌دهد چیست؟»

مرد همسایه گفت: «چیز عجیب و غریبی نیست آقا! من به او می‌گویم نماز بخوان و او نمی‌خواند! من دیگر نمی‌توانم با یک آدم تارک‌الصلاح زندگی کنم!»

پدر با تعجب گفت: «سردر نمی‌آورم. مگر روزی چند دقیقه وقت صرف خواندن نماز کردن چقدر صعب و سخت است که زنی بخواهد به قیمت از هم پاشیدن زندگی‌اش به آن تن ندهد!»

مرد با قیافهٔ حق به جانبی گفت: «من هم یک ساعت دارم همین را به شما می‌گویم. شما ملتفت نمی‌شوید!»

پدر با تردید پرسید: «خانمت چه دلیلی برای نماز نخواندن دارد؟ اصلاً حرف حسابش چیست؟»

مرد سری تکان داد و گفت: «ای آقا! دلش کجا بوده؟ اصلاً حرف حساب سرش نمی‌شود. همه‌اش بهانه است!»

پدر پرسید: «همان بهانه‌ای که می‌آورد چیست؟ آن را بگو!»

مرد گفت: «می‌گوید تو بخوان تا من هم بخوانم!»

۲. مثل پژوهش دانش‌آموزان ما، مثل آن زن و مرد همسایهٔ داستان است. بچه‌ها به ما معلمان می‌توانند بگویند تو پژوهش کن تا من هم پژوهش کنم!»

در نظام آموزش و پرورش فعلی که پژوهش از ارکان آن شمرده می‌شود، خوش‌بختانه کم نیستند معلمانی که با پژوهش آشنايند و می‌کوشند آن را در کلاس‌هایشان عملی سازند، اما هستند معلمانی که هیچگاه پژوهشی انجام نداده‌اند یا حتی روند انجام آن را نمی‌دانند. از شاگردان چنین معلمانی چه انتظاری می‌توان داشت؟! در مدرسه‌ای که تمام تلاش مدیران و معلمان آن‌ها قبولی در مدارس تیزهوشان و المپیاد است، پژوهش چه جایگاهی دارد؟ هر چند نتایج آزمون‌های تیمز و پرلز را همه می‌دانیم. در سند برنامهٔ درسی ملی به‌دنبال تربیت دانش‌آموزی هستیم حقیقت‌جو، خردمند، دانش‌پژوه و... آمادهٔ ورود به زندگی شایستهٔ فردی، خانوادگی و اجتماعی. (صفحهٔ ۳۴ را حتماً بخوانید!)

پیدا کنیم چه کسانی باید زمینه‌ساز این مهم باشند؟ سهم ما در این زمینه چقدر است؟ برای تحقق تربیت دانش‌آموزان براساس سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، چه وظایفی داریم؟ بنویسید. منتظر دیدگاه‌های شما هستیم.